

سیاست های امنیتی آمریکا و تأثیر آن بر کشورهای جهان سوم

حسین حسینی^۱

جعفر یوسفی^۲

تاریخ دریافت: ۹۴/۳/۱۰

تاریخ پذیرش: ۹۴/۵/۱۵

چکیده

پس از حوادث ۱۱ سپتامبر مفاهیم زیادی دچار تحول گردید. که امنیت یکی از این مفاهیم می باشد که دلیل آن تحولی است که در نوع تهدیدهای به وجود آمده است. اگر چه خطر تهدیدات کلاسیک هم چنان وجود دارد ولی از حساسیت آن کاسته شده و در عوض تهدیدهای جدیدتری پا به عرصه گذاشته که به دلیل ساده بودن و گستردگی ابزار، آستانه به کارگیری آن کاهش یافته است. در کنار تهدیدات نوین مساله انرژی نیز به دلیل تحول در گستره امنیت کماکان در اولویت های امنیتی کشورهای پیشرفته قرار دارد، با عنایت به همین مسائل است که چگونگی تأمین امنیت برای کشوری مانند آمریکا به موضوعی مهم تبدیل شده و خود را برای سامان دهی کانونهای ناامن و خطراًفرین برای امنیتش هر چند با اقدام های پیشدستانه و با توجه امنیت بین المللی ذی صلاح می داند. این در حالی است که کانون های ناامنی عموماً در کشورهای جهان سوم قرار دارد که محصول ملاحظات امنیتی در این کشورها است.

بر همین اساس در این مقاله نویسنده ابتدا به الگوی نظریه امنیتی آمریکا پس از حوادث یازدهم سپتامبر پرداخته و سپس به دلیل ارتباط این مسأله با کشورهای جهان سوم، ملاحظات امنیتی را که در این مناطق منجر به شکل گیری کانون های بحران شده است، را مورد بررسی قرار داده است.

واژه های کلیدی: امنیت، تهدیدها، ایالات متحده آمریکا، جهان سوم، حوادث یازدهم سپتامبر.

^۱ عضو هیئت علمی دانشگاه امام حسین (علیه السلام)

^۲ نویسنده مسئول و عضو هیئت علمی دانشگاه امام هادی (علیه السلام) و پژوهشگر ارشد امنیت ملی

مقدمه

جهان در حالی وارد مرحله پس از جنگ سرد شد که تصور می‌شد در نظامی که پس از دوران گذار شکل خواهد گرفت رویکردهای ایده آلیستی از امنیت و گرایش‌های مبتنی بر توسعه همکاری‌های نهادگرایانه جایگزین رویکردهای عصر رقابت تسلیحاتی که عمده‌تاً رویکردهای رئالیستی بود خواهد شد ولی دیری نپایید که این رویای شیرین جای خود را به گرایشهای بدبینانه داد. این امر محصول خلاً حاصل از فروپاشی نظام دو قطبی بود. زیرا دسته‌ای از اندیشمندان غربی این خلاً را خطری برای هویت قطب برنده جنگ سرد و نظام دو قطبی تلقی کردند و به‌منظور حفظ این هویت به دنبال جایگزینی برای قطب بازنده بودند تا هم‌چنان بالانس لازم به وجود آید. ساموئل هانتینگتون (Samuel Huntington) نظریه پرداز برخورد تمدن‌ها در همین خصوص به معضلی که منافع و امنیت جهانی آمریکا با آن درگیر بود اشاره کرده و خاطرنشان می‌کند «جنگ سرد به ما هویت داد اما فقدان آن برای ما بحران هویت ایجاد کرده است». در حقیقت برای پر کردن این خلاً نظریه‌هایی نظیر جنگ تمدن‌ها مطرح گردید. برخورد تمدن‌ها به واقع روی دیگر سکه معادلات امنیتی را ورود به جهانی معرفی می‌کند که متأثر از فرهنگ است، نه سیاست یا اقتصاد و ...، از این منظر نیز متأسفانه چشم انداز روشنی فراسوی انسان قرن بیست و یکمی وجود ندارد و خطر بزرگ بروز برخورد تمدن‌ها که چالش دمکراسی با مکاتب رقیب می‌باشد، تجلی بارز آن است. در این چارچوب گسست فرهنگی به تأیید گسست اقتصادی شتافته، فضای امنیتی را حساس و ملتهبی‌سازد (امیدوارنیا، ۱۳۸۴: ۱۱). اگر چه تئوری‌های جنگ تمدنی با مطرح کردن دو رقیب به نوعی خلاً حاصل از فروپاشی نظام دو قطبی را پرمی‌کند ولی از سوی دیگر با توجه به به‌شارتی که نسبت به پیروزی محتوم قطب قالب دارد خود به نوعی منادی نظامی تک قطبی است و در همین چارچوب برخی سیاستمداران آمریکایی «نظام نوین جهانی» خود را با عنوان تک قطبی معرفی کردند. «چارلز کراثامر» (Charles Krauthamer) در اوایل دهه ۹۰ مدعی شد که «بزرگ‌ترین امید نسبت به صلح و امنیت جهانی در نیرو و اراده آمریکایی نهفته است» (همان: ۲۵). در راستای همین نظم نوین بود که آمریکایی‌ها بر مسلح شدن بیشتر که آن‌ها را به قدرت فائقه تبدیل می‌نمود و تصور می‌شد امنیت مطلق را برای این کشور به ارمغان می‌آورد اصرار ورزیدند و

این تحول چیزی جز طرح سپردفاع موشکی نبود. برای طرح سپر دفاعی موشکی ابتدا راهبردهای آمریکایی فضا را محیطی رقابتی، نظامی و مهم برای قرن ۲۱ تعریف کردند. در سند راهبرد آمریکا برای قرن بیست و یکم به این خطر این‌گونه اشاره شده است:

بیان مسأله و ضرورت تحقیق

تأمین امنیت و ساماندهی آن یکی از مهم‌ترین وظایف دولت‌ها می‌باشد. این در حالی است که نظریات در خصوص امنیت بسیار گسترده و متکثر شده است به‌ویژه که کشورها به جهت توانمندی، نوع نظام سیاسی، ایدئولوژی، تهدیدات، آسیب‌پذیری‌ها و ... دارای تفاوت‌های زیادی هستند و همین امر در تبیین دکترین‌های امنیتی شان دارای تأثیر است.

تحولات به وقوع پیوسته در جهان، پس از حوادث یازدهم سپتامبر باعث تغییر در رویکرد کشورهای مختلف اعم از کشورهای پیشرفته و جهان سوم در حوزه امنیتی شده به گونه‌ای که به نظر می‌رسد دیگر نظریه‌های امنیتی قبلی چندان توان توضیح این رویکرد را نداشته باشد. متعاقب آن نیز رفتار کشورهای پیشرفته از جمله آمریکا با توجیه منافع ملی‌شان تغییر کرده و همین امر تهدیداتی را متوجه کشورهای جهان سوم و در حال توسعه نموده است. لذا شناخت این تحولات می‌تواند سیاست‌گذاران را در تصمیم‌گیری‌های امنیتی یاری رساند.

هدف تحقیق: هدف از انجام این پژوهش کالبد شکافی نظریه امنیتی آمریکا پس از حوادث یازدهم سپتامبر است که منجر به گسترش دخالت این کشور در سایر نقاط دنیا به بهانه‌های مختلف گردیده است.

سؤال تحقیق: این تحقیق به دنبال پاسخگویی به دو سؤال است:

- ۱- ترکیب بندی نظریه امنیتی آمریکا پس از حوادث یازدهم سپتامبر چگونه می‌باشد؟
- ۲- دلیل نفوذ سیاست جدید آمریکا در کشورهای جهان سوم چیست؟

فرضیه تحقیق

۱- حوادث یازدهم سپتامبر منجر به شکل‌گیری رویکرد سنتی در نظریه امنیتی آمریکا گردیده است.

۲- وضعیت امنیتی در کشورهای جهان سوم زمینه دخالت کشورهای بزرگ در این کشورها را فراهم کرده است.

روش تحقیق: روش تحقیق در این پژوهش توصیفی تحلیلی است که در گردآوری اطلاعات آن نیز از روش کتابخانه‌ای استفاده شده است.

بررسی تئوریک موضوع

به‌زعم برخی تحلیل‌گران پایان جنگ سرد اگر چه بسیاری از تهدیدها را که متوجه امنیت آمریکا بود بی‌اعتبار ساخت و به این وسیله از تنش‌های امنیتی به میزان زیادی کم کرد اما این امر دلالت بر ایمن‌گشتن جهان و افزایش اطمینان شهروندان برای استمرار زندگی‌شان ندارد. حتی می‌توان ادعا کرد که به‌طور مشخص شهروندان وارد فضای امنیتی‌ای شده‌اند که میزان تهدیدات آن اعم از سستی و تازه پدیدار شده به مراتب بیشتر می‌باشد، چرا که مسأله سلاح‌های هسته‌ای و تکثیر آن‌ها، منازعات بین دولت‌ها و تولید گسترده سلاح‌های کشتار جمعی همچون قبل در جریان هستند. از طرف دیگر تهدیدهای غیرسستی‌ای هم پدید آمده‌اند که فضای جهانی را ناامن می‌سازند (امیدوارنیا، ۱۳۸۴: ۱۶). این تهدیدات محصول روند رو به رشد در تجزیه فضاهای راهبردی است که از سال‌های گذشته آغاز شده و منجر به شکل‌گیری فضاهای خاکستری و حتی سیاه شده است، مناطقی که فاقد ساختارهای سیاسی است و در آن تجزیه جوامع، توسعه منازعات چپاول‌گر، منازعات طایفه‌ای و به‌هم پیوستگی راهبردهای خام که بقا را با خشونت معنا می‌کند به‌چشم می‌خورد. در این مناطق منازعات به‌دلیل وضعیت منطقه روند پویایی دارد. قاچاق و مبادلات تسلیحاتی افزایش یافته و فعالیت‌ها، گروه‌ها و اصولی که تهدیدات را شکل می‌دهد با موفقیت همراه می‌گردند به‌نحوی که ورای موضوعات مورد منازعه محلی، بر امنیت بین‌المللی نیز تأثیر می‌گذارد. آفریقای مرکزی، بالکان، قفقاز، حاشیه‌های شوروی سابق در آسیای مرکزی و افغانستان هر یک به درجات متفاوتی سازنده مناطق خاکستری هستند (داوید، ۱۳۸۳: ۹-۶۸).

حوادث یازدهم سپتامبر توانست با دو قطبی کردن فضا نظریه جنگ تمدن‌ها و نظریاتی از این دست را عملیاتی نماید و به نوعی خلاء نظام دو قطبی را پرکند. این حمله یک حمله جهانی تلقی شد، چرا که در این چارچوب تجاوز به آمریکا به معنای برخورد با تصویر و حقیقت جهانی باز بود که به‌عنوان تنها جهان آتی معرفی می‌شد (همان: ۳۰). این حوادث دو نتیجه ملموس در پی داشت اول آن‌که: این حادثه به‌منزله از بین رفتن «آسیب ناپذیری» آمریکا بود. در حقیقت این

حمله، حمله‌ای بود به سرزمین و قدرت فنون دفاعی آمریکا که دو عنصر بسیار مهم و با ثبات در فرهنگ راهبردی آمریکا بوده و به شدت زیر سؤال رفت و دیگر این عوامل از آمریکا یک بت مقدس آسیب‌ناپذیر نمی‌سازد (همان: ۳-۵۲). دوم این که آمریکا از خارج موردتهاجم واقع شد درصدد تقویت راهبردهایی است که به این کشور امکان مداخله در جهان را می‌دهد (همان: ۵۶). لذا شاهد افزایش مداخلات نظامی آمریکا و متحدانش در گوشه و کنار جهان هستیم که در بسیاری از موارد به بهانه‌های فرهنگی چون «دفاع از حقوق بشر» و «آزادیخواهی» صورت گرفته است. گستردگی و یا محدودیت این مداخلات بستگی به منافع و نیازهای غرب داشته است (امیدوارنیا، ۱۳۸۴: ۸۷-۸۶)

چارچوب نظری رویکرد امنیتی آمریکا پس از حوادث یازدهم سپتامبر

باتوجه به آنچه مورد اشاره قرار گرفته است به‌زعم نگارنده نظریه‌های امنیتی طرح شده به تنهایی قابلیت توصیف رویکرد امنیتی ایالات متحده پس از حوادث یازدهم سپتامبر را ندارند، بلکه باید رویکرد جدید را در ویژگی‌هایی مرکب از مکاتب امنیتی رئالیسم، لیبرالیسم و کپنهاک پارادایم جدید جستجو کرد که توان توصیف وضعیت امنیتی موجود را دارد.

ابعاد مختلف این رویکرد مطابق چارچوب ذیل قابل طرح می‌باشد.

۱- مفهوم امنیت: حذف تهدید، حفظ و گسترش ارزش‌های لیبرال دموکراسی

۲- به ابعاد امنیت: موسع

۳- مرجع امنیت: دولت

۴- سطح امنیت: بین‌المللی

۵- روش تحصیل: اقناع، زور

۶- رویکرد راهبردی امنیتی: تهدید محور

مرجع امنیت: اثبات گرایان در بحث از مرجع امنیت قائل به استمرار حیات سیاسی دولت‌های ملی و نقش آفرینی آن در عصر جهانی (وحتی بازتعریف جهانی شدن در قالب سیستم ملی) هستند. (افتخاری، ۱۳۸۲: ۲۰) در برداشت‌های واقع‌گرایان از امنیت موضوع آشکار امنیت دولت مطرح است، بوزان تهدیدهای مطرح برای دولت‌ها را در سه دسته قرار می‌دهد، آن‌هایی که متوجه اندیشه دولت است، تهدیدهایی که بنیان فیزیکی دولت (جمعیت و منابع) را هدف قرار داده و دسته سوم آن قسمی که متوجه نهاد دولت (نظام سیاسی) است (همان). و در این سؤال که در برابر چه کسی

یا چه چیزی؟ معتقدند امنیت دولت بایستی در برابر سایر دولت‌ها برای پیشبرد مقاصدشان برای آسیب رساندن به آن دولت و منافع خارجی که آن دولت برای رفاه و بقای خود مهم می‌پندارند محافظت شود (تریف و دیگران، ۱۳۸۳: ۳۴۰) به این ترتیب در برداشت واقع‌گرایی از سیاست بین‌الملل دولت ملی بازیگر اصلی به شمار می‌رود که ابزار نظامی مهم‌ترین ابزار آن در حفظ امنیت و موجودیت خود می‌باشد. بنابراین افزایش قدرت نظامی برای حفظ منافع ملی و امنیت ملی اهمیت به‌سزایی دارد (قوم، ۱۳۸۲: ۲۲۵). و این چیزی است که امروزه در سند امنیت ملی آمریکا بسیار مشهود است و بر همین مبنا است که راهبردنویسان آمریکایی برای قرن ۲۱ مدعی هستند: به نظر نظریه‌های افراطی که اعتقاد به حذف دولت دارند و یا برخی نظریه‌هایی که به‌عکس دولت‌ها را بسیار مقتدر و تنها بازیگر می‌دانند می‌بایست اذعان کرد که اگر چه حاکمیت کشورها در تنگنا قرار خواهند گرفت اما با این همه اصل حاکمیت ملی ولو در اشکال متغیر استوار خواهد ماند. (کمیسون تدوین راهبرد امنیت ملی آمریکا، ۱۳۸۲: ۲۶۳-۲۶۲)

سطح امنیت: کشورها در بهره‌وری از فرصت‌ها و مدیریت نابسامانی‌ها با هم متفاوت هستند، برخی از کشورها به‌واسطه عدم توانایی در مدیریت بحران‌ها ممکن است با تجزیه و یا سقوط مواجه شوند که نتیجه آن پیدایش ملی‌گرایی‌های سرکوب‌شده، خشونت قومی یا مذهبی، فجایع انسانی، تنش‌های منطقه‌ای و گسترش جنگ‌افزارهای خطرناک خواهد بود (همان: ۲۶۳) و تجزیه یا ناکامی برخی کشورها، آثاری ناپایدار بر کشورهای همسایه خواهد گذاشت و این همان چیزی است که در پس جنگ سرد اتفاق افتاد و سرایت بی‌ثباتی به سایر مناطق نیز فراهم شد در حالی که امنیت ملی تمام کشورهای توسعه‌یافته به گونه‌ای فزاینده تحت تأثیر آسیب‌پذیری زیر ساخت‌های اقتصاد جهانی آینده قرار خواهد گرفت (همان: ۲۶۱) و به این ترتیب مداخله سیاسی، دیپلماتیک قدرت‌هایی که دارای توانمندی لازم برای مداخله می‌باشند در مدیریت مناطق منازعه خیز بیش از پیش است که به کمک تمام ابزارهای موجود صورت می‌گیرد (داوید، ۱۳۸۳: ۶۷).

برای تحقق این امرهاتینگتون پیشنهاد می‌کند: «آمریکا و اروپا باید همکاری‌های خود را تقویت کنند و فرهنگ غربی را در سراسر جهان گسترش دهند.» وی حتی معتقد است که «راهکار این امر در همکاری اعضای ناتو نهفته است.» البته آمریکایی‌ها این اقدام‌ها را در راستای ساماندهی آینده

محیط بین‌المللی معرفی کرده و می‌گویند: «ایالات متحده همزمان با همه همپیمانان خویش باید با استفاده از تمامی امکانات سیاسی و اقتصادی و نظامی برای ساماندهی آینده محیط بین‌المللی تلاش کند» (کمیسیون تدوین راهبرد امنیت ملی آمریکا، ۱۳۸۲: ۲۶۶).

البته در کنار بحران‌های منازعه‌ای وسیع مفاهیم امنیتی نیز باعث شده برخی موضوعات به عرصه امنیت وارد گردند که مبارزه با آن‌ها در چارچوب مرزهای ملی امکان‌پذیر نیست مانند بیماری‌های مسری، ضایعات زیست محیطی و... که مستلزم همکاری‌های بین‌المللی می‌باشد. به این موضوع در سند راهبرد امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۰۶ نیز اشاره شده است: «بسیاری از مشکلاتی که ما با آن‌ها مواجهه ایم- از بیماری‌های مسری گرفته تا تولید و تکثیر تسلیحات کشتار جمعی و قاچاق انسان و بلاای طبیعی از طریق مرزها وارد می‌شوند. برای حل این مشکلات نیاز به تلاش‌های چند ملیتی کارآمد است» (راهبرد امنیت ملی آمریکا، ۱۶ مارس ۲۰۰۶).

روش تحصیل امنیت: روش تحصیل امنیت در این پارادایم از نقطه الهام تا زور و مداخله متغیر است. این فرایند شامل رویکردهای الهام، مطرح‌سازی، مشروط‌سازی و مداخله است. همانگونه که در بند یک مطرح گردید در این پارادایم امنیت عبارت است از نبود تهدید و افزون بر آن حفظ و گسترش ارزش‌ها و لذا قطب پیروز جنگ سرد سرکوبی محیط‌های ناامن و نیز دموکراسی‌سازی را برنامه خود می‌داند.

در همین راستا غرب و آمریکا در قرن ۲۱ وظیفه خود را در تغییر جهان بر مبنای جهان‌نگری خود می‌دانند و در مورد کاربرد قدرت نظامی، محتوا و گستره آن نیز به تصمیم جدیدی دست یافته که مبتنی بر تعمیم حضور و قدرت از اروپا به سراسر جهان است. تلاش آمریکا برای ایجاد نظم نوین جهانی منطبق با نظرات و منافع خود این ویژگی را دارد که برای اولین بار وظایف غیر جنگی را در محدوده وظایف جنگی آورده و به بهانه‌هایی چون صلح، آزادی بشریت، دستگیری مخالفان سیاسی، مبارزه با تروریسم، مبارزه با قاچاق مواد مخدر و منع گسترش جنگ افزارهای کشتار دسته‌جمعی به مداخله نظامی در کشورهای دیگر می‌پردازد (امیدوارنیا، ۱۳۸۴: ۱۵۴).

این مفهوم در سند راهبرد امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۰۶ نیز به این صورت مورد تأکید قرار گرفته است: «مبارزه با تروریسم از همان آغاز، هم عرصه‌ای برای جنگ نظامی بوده و هم جنگ عقیدتی- جنگ علیه تروریست‌ها و جنگ علیه ایدئولوژی مخوف آن‌ها- این جنگ در کوتاه مدت مستلزم استفاده از نیروی نظامی و ابزارهای دیگر قدرت ملی در راستای کشتن و دستگیری

تروریست‌ها، انهدام پناهگاه امن یا قطع کنترل آن‌ها بر ملت‌های دیگر، جلوگیری از دستیابی به تسلیحات کشتار جمعی و قطع منابع حامیانهاست. در بلند مدت، پیروزی در مبارزه با تروریسم یعنی پیروزی در جنگ عقیدتی زیرا در نهایت این عقیده است که می‌تواند سرخوردگان را به جانیانی تبدیل کند که مصمم هستند افراد بیگناه را به قتل برسانند (راهبرد امنیت ملی آمریکا، ۱۶ مارس ۲۰۰۶).

در اساس نامه جدید ناتو به این سازمان اختیار داده شده است که در صورت تشخیص، برای دفاع از اصول دموکراسی و آزادی و حتی شرایط امنیتی خود در هر کشور مستقلاً در جهان مداخله نماید. اما براساس اساس نامه جدید، این حق به اصول نظام دموکراسی لیبرال- سرمایه‌داری آمریکایی نیز پیوند خورده است. به این ترتیب در رویکرد نوین بایستی به مقوله نظامی‌گری برگشته و از چهره دوم نظامی‌گری سخن به میان آورد. از این منظر نتایج حاصله حکایت از اقبال مجدد به زور و نظامی‌گری برای حل مسائل امنیتی لیکن در لفافه‌ای نوین از توجیهات دارد (کوستر، ۱۳۸۱: ۱۴۸) که مهم‌ترین گونه‌های آن را می‌توان به شرح زیر فهرست کرد:

۱- صیانت از صلح به روش سنتی ۲- اعمال فشار دسته جمعی ۳- اعمال نظارت ۴- کمک‌های بشر دوستانه ۵- کاهش خسارت‌های ناشی از بلایای طبیعی ۶- ملت‌سازی ۷- صلح‌سازی در گستره داخلی ۸- دیپلماسی بازدارنده ۹- کنترل فعالیت‌های نظامی ۱۰- سرویس‌های حفاظت ۱۱- مبارزه با قاچاق مواد مخدر ۱۲- مبارزه با تروریسم ۱۳- دخالت برای حمایت از دموکراسی ۱۴- تأیید و تقویت تحریم‌های وضع شده (امیدوارنیا، ۱۳۸۴: ۱۲).

رویکرد راهبردی - امنیتی: این رویکرد نیز در پارادایم جدید تهدید محور است. دومینیک داوید^۱ راهبردار فرانسوی در خصوص این رویکرد اذعان می‌دارد: «پایان تهدیدات بزرگ به معنای صلح نیست بنابراین امنیت هنوز به دست نیامده است و از این پس ایجاد امنیت بیشتر به مدیریت جهان منازعات و به جهان خارج بستگی دارد. امنیت کشوری مانندفرانسه همیشه می‌توانسته مورد سؤال باشد، آن‌هم به واسطه تهدیدی که متوجه شهروندان، در خارج از مرزهاست، یا متوجه ابزارهای

^۱. David Dominigue

ارتباطات راهبردی یا تجاری ما است و همچنین تهدیدی که متوجه زنجیره‌های تأمین نیرو و غیره است» (داوید، ۱۳۸۳: ۹).

راهبردار آمریکایی نیز با تکیه بر تهدیدات خاطر نشان می‌کنند این کشور به گونه‌ای فزاینده در برابر حملات دشمنان به سرزمین خویش آسیب پذیر خواهد بود و برتری نظامی نمی‌تواند آن را از تهدید دشمنان مصون دارد و از عهده پاسداری صیانت داخلی و خارجی آن برآید. از این منظر آمریکا هم‌چنان در برابر دامنه گسترده‌ای از تهدیدات برضد شهروندان و نیروهای آمریکایی در داخل و خارج مرزها آسیب پذیر خواهد بود. در همین حال کشورهای دشمن و تروریست و گروه‌های ناراضی به سلاح‌های کشتار جمعی دست خواهند یافت و احتمال استفاده از آن‌ها متصور است بنابراین احتمال درگیری آمریکایی‌ها در خاک بیگانه و کشته شدن عده‌ای بی‌شمار بسیار است. به علاوه این بهره‌مندی از فناوری‌های پیشرفته که امکان حملات غیرمتعارف به آمریکا و منافع اش را فراهم ساخته منجر به خنثی‌سازی برتری نظامی ایالات متحده شده است. این گروه همچنین بعد دیگری از تهدیدات را مد نظر قرار داده و خاطر نشان می‌کند پیشرفت‌های سریع در زمینه اطلاعات و فن آوری زیستی (بیولوژیک) امنیت ایالات متحده را از زوایای تازه‌ای آسیب‌پذیر خواهد ساخت. (کمیسون تدوین راهبرد امنیت ملی آمریکا، ۱۳۸۲: ۲۶۰-۲۵۹) به این ترتیب این سند ابعاد تهدیدشنودگی آمریکا را بسیار گسترده و در ۶ محور تهدیدات منطقه‌ای یا دولت محور، تهدیدات فرمانطقه‌ای، تهدیدات ناشی از گسترش تکنولوژی‌های خطرناک، تهدیدات ناشی از دولت‌های ناتوان، تهدیدات ناشی از اطلاعات خارجی و تهدیدات علیه محیط زیست و سلامتی انسان‌ها معرفی می‌کند (استراتژی آمریکا برای قرن جدید، ۱۳۸۰: ۱۶-۱۳). در سند راهبرد امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۰۶ نیز تولید و تکثیر تسلیحات اتمی، تسلیحات میکروبی و تسلیحات شیمیایی از مهم‌ترین تهدیدات برای امنیت ملی آمریکا تلقی شده است (راهبرد امنیت ملی آمریکا، ۱۶ مارس ۲۰۰۶).

سرانجام برای مقابله با تهدیدات سنتی و غیرسنتی پیش روی ایالات متحده در قرن بیست و یک این گروه توصیه به بهره‌مندی از راهکارهای نظامی که بیانگر رویکرد راهبردی امنیتی این کشور می‌باشد می‌نماید و خاطر نشان می‌کند اساسی‌ترین مسئله برای راهبرد امنیت ملی آمریکا، توان این کشور در اعزام نیرو به تمام نقاط جهان است. نیروهای نظامی آمریکا باید دارای ویژگی‌هایی از قبیل پنهانکاری، سرعت، گسترده‌گی، دقت، مرگبار بودن، چالاکي و قابل اطمینان بودن باشند تا

بتوانند پشتیبانی قدرتمند اطلاعاتی، با تهدیدات متعارف و نامتعارف که ما برای ربع قرن آینده پیش بینی می‌کنیم مبارزه کنند (کمیسیون تدوین راهبرد امنیت ملی آمریکا، ۱۳۸۲: ۲۸۹-۲۸۸).
با توجه به آنچه مطرح شد مداخله‌های آمریکا در چارچوب‌های مختلف نظامی عموماً نگاه به کشورهای جهان سومی دارد که به جهت امنیتی دارای شرایط خاص خود می‌باشند، لذا در این قسمت به مناسبت، امنیت در این دسته از کشورها مورد بررسی قرار می‌گیرد.

امنیت در جهان سوم: اکثر درگیری‌هایی که از سال ۱۹۴۵ به این طرف در جهان رخ داده در کشورهای جهان سومی بوده است در حالی که مطالعات امنیتی بیشتر متوجه وضعیت کشورهای پیشرفته می‌باشد و این به آن معناست که مطالعه‌های امنیتی متناسب با شرایط امنیتی رشد نیافته‌اند (دیوید، ۱۳۸۱: ۲۴۹). البته مفهومش این نیست که کاری در این حوزه صورت نگرفته است بلکه شروع مطالعات امنیتی جهان سوم به دوره جنگ سرد و به دنبال ناتوانی رهیافت امنیتی رئالیستی در انطباق با مسائل جهان سوم برمی‌گردد، که گرایش به مطالعه‌های مستقلی را طرح نمود، «کارولین توماس»^۱ اولین اثر را در خصوص مسائل امنیتی جهان سوم با عنوان: «در جستجوی امنیت»، در سال ۱۹۸۷ منتشر کرد (عبدالله‌خانی، ۱۳۸۳: ۱۶۳). پس از وی نیز نویسندگان زیادی چون «محمد ایوب»^۲، «راب واکر»^۳ «ادوارد ای. آزر»^۴ و «چونگ این مون»^۵ در این حوزه نظریه پردازی نمودند.

مطالعه‌های مربوط به جهان سوم دارای سه محدودیت می‌باشد:

اول: تنوع زیاد کشورهایی است که در این تقسیم بندی جای گرفته‌اند، این تنوع می‌تواند در حوزه‌هایی چون فقر و غنا، وابستگی به قدرتهای بزرگ و فقدان وابستگی، تفاوت در کمیت و کیفیت نیروهای مسلح، شهرنشینی و بهداشت و... طرح گردند (دیوید، ۱۳۸۱: ۲۵۱-۲۵۰).
دوم: تفاوت اساسی در تجربه کشورهای جهان سوم و پیشرفته

1. Caroline Thomas

2. Mohammed Ayoob

3. R.B.J. Walker

4. Edward E Azar

5. Chung in Moon

سوم: در کشورهای ضعیف جهان سوم علاوه بر فقدان دولت‌هایی با توانمندی بالا از همبستگی اجتماعی نیز محروم هستند (همان). همین دلیل «هالیستی»^۱ اظهار می‌دارد تئوری اروپایی روابط بین‌الملل برای تجزیه و تحلیل شرایط امنیتی کشورهای جهان سوم اعتبار لازم را ندارد (همان: ۲۵۴). و یا محمد ایوب رویکرد بیرونی تحلیل گران اروپایی که به دنبال شناسایی تهدیدات بیرونی نسبت به امنیت ملی هستند را برای کشورهای جهان سومی که بیشتر با مشکلات و تهدیدات داخلی روبرو هستند ناقص ارزیابی می‌کند (همان: ۲۵۵). این نویسندگان تسری الگوهای مطالعات امنیتی غرب به جهان سوم را مناسب ارزیابی نکردند و بعضاً نظیر «ادوارد. ای. آزر» و «چونگ این مون» اعلام می‌کنند تعریف واحد و یکسانی از امنیت ملی وجود ندارد و تعریف واقعی به شرایط و اوضاع مورد نظر بستگی دارد و می‌تواند از کشوری به کشور دیگر متفاوت باشد (عبدالله خانی، ۱۳۸۳: ۱۶۵-۱۶۴).

به این ترتیب مفهوم امنیت ملی به آسان‌ترین شکل در مورد حکومت‌های قدرتمند قابل اطلاق است زیرا از ابتدا برای این حکومت‌ها طراحی شد (بوزان، ۱۳۷۹: ۴۰-۳۹). و با این توصیف مفهوم امنیت در جهان سوم با جهان غرب (حکومت‌های قدرتمند) متفاوت است، هرچند امنیت در این کشورها بیشتر خارجی تعریف می‌شود در جهان سوم عمدتاً داخلی است و بخش خارجی که بیشتر متأثر از موضوعات امنیتی داخلی است (عبدالله خانی، ۱۳۸۳: ۱۷۱).

ملاحظات امنیتی در جهان سوم:

در حالی که در اروپا با تجربه‌ای ۴۰۰ ساله میان سالهای ۱۵۰۰ تا ۱۹۰۰، درگیری‌های طولانی منجر به ادغام ۵۰۰ واحد سیاسی مستقل با یکدیگر و پیدایش ۲۰ کشور شد، کشورهای متعدد جهان سوم با درگیری‌های خرد و پیوسته چشم انداز امنیتی پیچیده‌ای را ترسیم می‌کنند که نتیجه‌ای جز پیدایش دولت‌های ضعیف نداشته است (دیوید، ۱۳۸۱: ۲۵۳-۲۵۲). این ضعف از یک سو محصول برخی علت‌ها و از سوی دیگر نیز علت برخی مشکل‌ها گردیده است که در زیر مورد اشاره قرار می‌دهیم:

^۱.Holysti

۱- استعمار

ضعف حکومتی بسیاری از کشورهای جهان سوم به خصوص در آفریقا و آسیا، از فرآیند رهایی از سلطه استعمار ناشی می‌شود. این فرایند، حکومت‌هایی با سیمای غربی به وجود آورد، ولی ملت‌هایی متناسب با این حکومت‌ها پدید نیاورد. ناسیونالیسم که با استعمارزدایی همراه بود عامل وحدت یک گروه فرهنگی منسجم نبود، ولی عامل وحدت در جهت مخالفت همگانی با اشغالگران خارجی بود. به مجرد اینکه شادمانی و سرور کسب استقلال کاهش یافت، وجه مشترک هراس از بیگانگان از بین رفت و مردمانی بدون هویت مشخص باقی ماندند که پس از عصر استعمار، حکومت‌هایی را به دست گرفتند که هیچ‌یک از بنیادهای مستحکم سیاسی را نداشتند و صرفاً از حیات و هستی برخوردار بودند. میراث سیاسی بیشتر دولت‌های جهان سوم، حکومتی بدون ملت، یا بدتر از آن حکومتی با ملل بسیار بود. این همان میراثی است که مشکل حکومت‌های ضعیف در جهان سوم را مشخص می‌سازد. از آنجا که این حکومت‌ها کماکان در مراحل اولیه تلاش برای تثبیت و تحکیم خویش به مثابه دولت _ ملت هستند، بنابراین خشونت‌های داخلی در چنین کشورهایی جنبه عمومی دارد. در چنین شرایطی، خشونت به احتمال همان قدر که نشانه تمرکز تراکم قدرت حکومت مرکزی است، نشانه‌ای از فساد سیاسی نیز می‌باشد (بوزان، ۱۳۷۹: ۴۵).

۲- وابستگی به بیگانگان

سهم خواهی گروه‌های سیاسی، قومی و ... که در مبارزه با استعمارگران حضور داشته‌اند و یا گروه‌هایی که مترصد به دست‌گیری قدرت در کشور است به کشمکش جناح‌های سیاسی قومی منجر می‌گردد و این جناح بندی‌های سیاسی داخلی دولت را به شدت در معرض نفوذ منافع سیاسی خارجی قرار می‌دهد. در دولت‌های ضعیف، تقریباً تهدید داخلی حکومت هیچ‌گاه از نفوذ قدرت‌های خارجی قابل جدا کردن نیست و از این جهت مسائل امنیتی داخلی دولت‌ها اغلب با روابط خارجی مرتبط است (بوزان، ۱۳۷۸: ۱۲۸) یعنی محیط داخلی شان تحت تسلط دولت‌های ضعیف و محیط جهانی شان تحت سلطه یگ گروه خارجی از قدرت‌های بزرگ قرار دارد (بوزان، ۱۳۷۹: ۵۲).

۳- ناکارآمدی نهادهای منطقه‌ای

ناکارآمدی نهادهای منطقه‌ای نیز یکی از عواملی است که نفوذ قدرت‌های بزرگ را تسهیل می‌نماید. مطابق آنچه در گزارش «مرکز استیمسون»^۱ آمده‌کوتاهی سازمان‌های منطقه‌ای جهان سومی رسالت اضافی را بر سازمان ملل متحد تحمیل می‌نماید، که انجام آن بدون کمک قدرت‌های برتر میسر نیست. بنابراین از جمله پیامدهای طبیعی این سیاست، تقویت جایگاه این قدرت‌ها- از رهگذر انجام چنین عملیات‌هایی- است که کشورهای جهان سوم به اجبار هزینه‌های آن را در روابطشان با این قدرت‌ها تحمل می‌نمایند. تنها راه گریز از این مشکل فعال‌تر شدن سازمان‌های منطقه‌ای جهان سومی و دخالت مؤثر آن‌ها می‌باشد که چشم انداز روشنی برای آن‌ها قابل تصور نیست (دیوید، ۱۳۸۱: ۲۶۳-۲۶۲).

۴- معضلات اقتصادی

در کشورهای توسعه یافته غربی، تهدیدهای اقتصادی می‌تواند موضوعی با «اهمیت کم یا زیاد» باشد؛ زیرا آن‌ها از نظر رفاه اقتصادی پایه به ندرت دچار محرومیت هستند. اقتصادهای غربی، غنی، متنوع و انعطاف پذیر هستند. ولی در جهان سوم، امنیت اقتصادی کارش از «کم یا بیش» گذشته است. امنیت اقتصادی در اینجا مسأله مرگ و زندگی است. توسعه نیافتگی، فقر مزمن، بیکاری و شرایط رو به زوال زندگی غالب است. گریز از چنگال سخت توسعه نیافتگی و اطمینان حاصل نمودن از رفاه عمومی می‌تواند مطمئناً ارزش‌های ملی مهمی را برای بسیاری از کشورهای در حال توسعه در برداشته باشند، به حدی که نخبگان حاکم، موضوعات اقتصادی را به مثابه ملاحظات امنیت ملی قلمداد می‌کنند (ازر و مون، ۱۳۷۹: ۳۶۸-۳۶۷).

زیرا نقش اقتصاد در امنیت ملی، حیاتی است و دلیل آن تأثیرهای گسترده آن بر سایر ارزش‌های ملی است. عدم توسعه یافتگی پایدار و محرومیت از رفاه اقتصادی، روحیه ملی را تضعیف می‌کند و ناآرامی‌های اجتماعی را بر می‌انگیزد و در نتیجه چند دستگی داخلی را شدت می‌بخشد (همان: ۳۶۸-۳۶۷). برای مقابله با این تهدید تعداد کمی از کشورهای جهان سوم به منظور تقویت جایگاه اقتصادی کشورشان در شبکه اقتصاد جهانی از سازمانهای مالی- اقتصادی همچون صندوق بین‌المللی پول کمک می‌گیرند، «کارولین توماس» ضمن بررسی این راهبرد، اگرچه آن را مثبت ارزیابی می‌کند، تأکید می‌کند که نبود راهبرد منظم برای بهره‌مندی از این کمک‌ها و هدر ندادن

^۱.Stimson Center

آن‌ها و از طرفی عدم توانایی این دولت‌ها در اتخاذ روش‌هایی که از نفوذ بی رویه سازمان‌های بین‌المللی در امور داخلی شان جلوگیری نماید، معمولاً منجر به بروز نارضایتی در میان مردم و در نهایت به شکست انجامیدن این راهبرد می‌شود (دیوید، ۱۳۸۱: ۲۵۸).

بقای ارگانیک

بقای ارگانیک نیز به منزله ملاحظه‌ای مرتبط با امنیت ملی، بیشتر به کشورهای در حال توسعه مربوط می‌شود تا به غرب. کشورهای در حال توسعه هم اکنون در معرض رشد مستمر جمعیت هستند ولی برای مقابله با فشارهای جمعیتی، فاقد منابع و تکنولوژی داخلی هستند. کمبود مزمین مواد غذایی غالباً واقعیت روزمره این دسته از کشورهاست. به علاوه، سطح ابداعات تکنولوژیکی پایین بوده و وابستگی تکنولوژیکی به غرب افزایش می‌یابد. بنابراین به موازات افزایش جمعیت، منابع کمتر شده و پیشرفت تکنولوژیکی کماکان دور از دسترس است (آزر و مون، ۱۳۷۹: ۳۶۹).

تشدید نظامی گری و افزایش احتمال بروز جنگ

وضعیت موصوف می‌تواند عکس‌العمل‌های متفاوتی را به دنبال داشته باشد از جمله این عکس‌العمل‌ها می‌توان به ماجراجویی‌های خارجی اشاره کرد زیرا دولت‌های مستبد و خودکامه با پرداختن به ماجراجویی‌های خارجی تلاش می‌کنند افکار عمومی را از مشکلات داخلی منحرف سازند (بلیس، بی تا: ۲۷). از طرفی نیز بیشتر کشورهای جهان‌سوم در قبال چشم‌اندازی از نظم بین‌المللی که سازنده آن نبودند و فایده‌ای هم برای آن‌ها نداشت، موضع تجدید نظرطلبانه دارند. همچنین شمار زیادی از آن‌ها با همسایگان خود اختلاف ارضی و رقابت‌های سیاسی دارند (بوزان، ۱۳۷۹: ۵۴). به همین دلیل برای اکثر دولت‌های جهان‌سوم، قوای نظامی کماکان ابزار مفید و قابل استفاده‌ای برای پیشبرد خط مشی حکومت باقی مانده است. در عمل، نه سازمان ملل و نه سازمان‌های منطقه‌ای مانند OAU، OAS و اتحادیه عرب نتوانسته‌اند مانع جدی برای عدم توسل کشورها به جنگ ایجاد کنند. اگر چه بسیاری از کشورهای جهان‌سوم از نیروهای مسلح خود برای حفظ امنیت داخلی استفاده می‌کنند، ولی اختلافات پرشمار سیاسی و ارضی در میان آن‌ها وجود دارد که برای توجیه توسل به جنگ، کفایت می‌کند (همان: ۵۵).

مرزهای قدیمی استعماری میراث کلانی از کشمکش‌ها را برای کشورهای جهان سوم به جا گذاشته است و مشروعیت سیاسی غالباً ضعیف مخالفان، توجیه استفاده از زور علیه ایشان را ساده تر می‌سازد. براساس همین دلایل بسیاری از کشورهای جهان سوم در محیطی به حیات خود ادامه می‌دهند که دورنمای وقوع جنگ، در مقایسه با کشورهای «شمال» که محیط امنیتی شان غیرنظامی تر است، بخش بسیار جدی تر مشکل امنیتی می‌باشد (همان).

تأثیر و تأثر از محیط امنیتی: محیط امنیتی منطقه ای متشکل از کشورهای ضعیف، در درون خود عوامل بی‌ثباتی بسیاری دارند. یک کشور در چنین محیطی نمی‌تواند روی تداوم (رفتار) سیاسی همسایگانش حساب کند و در نتیجه قادر نیست به آسانی با سایرکشورها روابط سیاسی با دوام و با ثبات داشته باشد (همان: ۵۳).

به همین دلیل هرگونه تنش در منطقه امنیتی می‌تواند تأثیری دوگانه ایجاد نماید و تقریباً به یک حالت دورگونه منجر گردد. طبق گفته «لیتل»^۱ از آنجا که روابط میان کشورهای جهان سوم عمدتاً نتیجه توازن قوای «فراملی» است، بی‌ثباتی‌های محیطی می‌توانند به سادگی به بی‌ثباتی‌های داخلی کمک نمایند. (همان: ۵۴). و از سوی دیگر کشمکش‌های داخلی می‌تواند به فراسوی مرزها سرایت کند (همان: ۵۳-۵۲).

نقش رهبران: یکی از کانون‌های نزاع برانگیز در کشورهای جهان سوم نقش رهبران است. (دیوید، ۱۳۸۴: ۲۵۴) حاکمان متزلزل می‌توانند به وسوسه معمول تن دهند و به بهای اصطکاک و کشمکش با همسایگان خارجی خویش، موقعیت داخلی خود را تحکیم بخشند. (بوزان، ۱۳۷۹: ۵۳)

تعدد اقوام: یکی از ابعاد نرم افزاری در مفهوم امنیت در جهان سوم در نظر «مون» و «آز» مفهوم یکپارچگی سیاسی است. چندپارگی و تشتت و تبدیل یک ملت- دولت به گروه‌های قومی متعدد باعث تضعیف امنیت در جهان سوم شده است، از نظر ایشان توانایی در بازتولید ارزشهای مشترک از یکسو و وجود هویت‌های مختلف و تقریباً مستقل در یک جامعه سیاسی منجر به شکل‌گیری جنبش‌های تجزیه طلب و خودمختار خواهد گردید که در نهایت با افزایش تهدیدهای امنیت ملی، ناامنی داخلی را دامن خواهد زد (عبدالله‌خانی، ۱۳۸۳: ۱۷۴). به این ترتیب بروز درگیری‌هایی در درون کشورهای جهان سوم به دلیل فقدان تجربه‌ای قوی در خصوص دولت‌سازی و استعمار زدایی

^۱.Little

دیرینه‌شان و مصادیقی از این دست تماماً دلالت بر تهدید آفرینی قومیت و ملیت برای امنیت ملی کشورهای جهان سوم دارد (دیوید، ۱۳۸۱: ۲۶۱).

فقدان مشروعیت: هیچ فرضیه‌ای به آسانی یا به طور کامل در مورد وضعیت جهان سوم صدق نمی‌کند. در اکثر کشورهای جهان سوم، رابطه میان حکومت و ملت (یا حکومت و جامعه) دارای شکلی بی تناسب است و هنوز در جریان شکل‌گیری است. در جهان سوم، بسیار کم هستند کشورهایی که فرآیند ملت‌سازی را در چارچوب هویت سیاسی و اقلیمی واحدی به اتمام رسانده باشند. برخی هنوز دولت - ملت‌هایی هستند متشکل از مجموعه‌ای از ملیت‌ها. در بسیاری موارد، کشور مورد نظر میان دو یا چند حکومت تقسیم شده است. در چنین شرایطی، امنیت یک «کشور» کاملاً از موضوع امنیت یک «حکومت» جدا است. شاید دقیق‌تر باشد استدلال کنیم که امنیت ملی برابر است با امنیت «جمعی» و امنیت حکومت برابر است با امنیت «رژیم» حاکم که نماینده بخشی از علایق اجتماعی یا جمعی است (ازر و مون، ۱۳۷۹: ۲۴).

ادوارد آزر و چونگ این مون نیز مشروعیت را یکی دیگر از ابعاد نرم افزاری امنیت معرفی کرده و معتقدند اکثر کشورهای جهان سوم از بحران مشروعیت رنج می‌برند، ناکامی در برآورده ساختن نیازهای اولیه مردم، سرکوب در خواست‌های فزاینده شهروندان، بیکاری و بی عدالتی از علل و معلول‌های بحران مشروعیت در جهان سوم هستند (عبدالله‌خانی، ۱۳۸۳: ۱۷۴). و سرانجام همین بحران مشروعیت است که تکلیف امنیت ملی در جهان سوم را مشخص می‌کند و این همان چیزی است که برخی اندیشمندان از آن با امنیت رژیم یاد کرده‌اند.

امنیت رژیم در برابر امنیت ملی: در جهان سوم دو راه امنیت ملی و امنیت رژیم یکی از وجوه بارز مسائل امنیتی می‌باشد. در کشورهای جهان سوم عموماً بحران مشروعیت وجود دارد و رژیم حاکم کمتر محصول اراده ملی و مظهر آن بوده و به عکس تجلی خواسته‌های طبقه، قشر یا خاندان خاصی است و ایدئولوژی امنیت ملی که ظهور می‌یابد خود منجر به جدایی دغدغه‌های امنیتی ملت و رژیم خواهد شد و همین امر خود می‌تواند منجر به بروز پدیده‌های امنیتی گردد (همان: ۱۷۸-۱۷۷).

نتیجه گیری

رویکردهای مختلفی در خصوص امنیت بروز و ظهور یافته و به‌طور طبیعی ظهور هر رویکرد جدید با نقد رویکردهای سنتی و یا با هدف به روز کردن رویکردهای قبل صورت می‌گیرد. بر همین مبنا اگر چه مبادی و مبانی شناخت روش اثباتی در مورد امنیت مورد نقد قرار گرفته است، اما در مقام عمل ضرورت‌ها و کاربردهای روزافزونی یافته است. به‌همین دلیل است که در کنار جریان علمی انتقادی، شاهد طراحی راهبردهای امنیتی بر پایه بنیاد اثبات‌گرایی هستیم. البته در جهت رفع این مشکل اندیشه‌گران امنیتی - به‌ویژه در حوزه آمریکایی - آن را با عنوان اثبات‌گرایی نوین باز تعریف کرده که تجلی عملیاتی آن را می‌توان در رخدادهای امنیتی - دفاعی ایالات متحده در فردای ۱۱ سپتامبر ملاحظه نمود. نتیجه آن که قرن بیست و یکم بر خلاف جریان آینده‌نگرانه دهه آخر قرن بیستم که از اقبال جامعه جهانی به روشهای انتقادی حکایت داشت؛ در مقام عمل متوجه راهبردهای اثباتی گردید که به میزان زیادی با اصول و مبانی گفتمان سنتی امنیت ملی انطباق دارد. از این حیث می‌توان جهان معاصر را در بردارنده پارادکسی قابل توجه ارزیابی نمود: جهانی فرامردن با دستور کاری سنتی (افتخاری و نصری، ۱۳۸۳: ۶۳-۶۲). به این ترتیب در دوره پس از جنگ سرد، ارزیابی‌های امنیتی حکایت از آن دارد که بنیادهای کلاسیک اثبات‌گرایی در پرتو ملاحظات سیاسی - امنیتی تازه، و به نفع قدرتهای برتر، در قالب ایده «جهانی شدن» احیا شده و شاهد رجعت به «اثبات‌گرایی کلاسیک» در قرن بیست و یکم هستیم. (افتخاری، ۱۳۸۲: ۲۶) در همین چارچوب است که امروزه در سایه حوادث یازدهم سپتامبر آمریکایی‌ها نحوه دست‌یابی به منافع ملی را به صورت روشن‌تری بر پایه نظامی‌گری در نقاط مختلف دنیا قرار داده‌اند که این مکان‌ها عموماً کشورهای در حال توسعه و ضعیف هستند.

این در حالی است که تهدیدها در کشورهای پیشرفته و جهان سوم از یک جنس نمی‌باشد و امنیت نیز از همین واقعیت پیروی می‌کند. در حالی که کشورهای پیشرفته کمتر با تهدیدهای اقتصادی محدود و یا براندازی مواجه هستند و یا آسیب‌پذیری‌شان در مقابل سایر تهدیدات کمتر و توانشان برای مقابله بیشتر می‌باشد که کشورهای جهان سوم با مشکلاتی از این نوع مواجه می‌باشند و همین مسئله منجر به تأکید و تکیه بر نظامی‌گری در این کشورها شده است. اگرچه موضوع‌های فرامرزی نظیر بیماری‌های واگیردار انسان و یا مشترک میان انسان و حیوان امروزه نیازمند عزمیین‌المللی است و مبارزه با آن در چارچوب مرزها ممکن نیست. ولی کشورهای جهان

سومیه دلیل مشکل‌های اساسی‌تر برای ماهیتشان کمتر توان پرداختن به این معضلات را دارند و کمبودهای مالی، تکنولوژی و ... امکان پرداختن به این موضوعات را به این کشورها نمی‌دهند، و علاوه بر آسیب‌هایی از این دست از تهدیدات نیز در امان نیستند و با عنایت به ملاحظه‌های امنیتی پیش گفته بایستی اعتراف نمود امنیت در کشورهای جهان سوم بسیار شکننده و آسیب پذیر است که در سالهای آتی نیز با تهدیدات جدیدی از قبیل: منازعات ناشی از کمبود آب، افزایش جمعیت، تخریب محیط زیست و مهاجرت‌های وسیع و گسترده مواجه خواهد شد. چنان که خانم «جسیکا توچمن ماتئوز»^۱ اظهار داشته عواملی از این قبیل آنچنان مؤثر و قوی هستند که ضرورت باز تعریف امنیت را بر این کشورها تحمیل می‌نماید. افزایش یک میلیاردی جمعیت در این کشورها و تورم نیازهای ایشان بزرگ‌ترین بحرانی است که امنیت را در این کشورها به مخاطره می‌اندازد. «ریچارد آلمان»^۲ نیز با نگاه به ملاحظات زیست محیطی به نتیجه ای مشابه رسیده است که تماماً حکایت از تاریک بودن چشم انداز امنیتی این کشورها دارد. بر این اساس «دیکسون»^۳ با ارزیابی توان تهدیدات زیست محیطی و توان دولت‌های ملی در کشورهای جهان سوم به نتیجه ای آشکار می‌رسد و آن این که: تأمین امنیت از عهده دولت‌ها و حتی سازمان‌های منطقه ای در کشورهای جهان سوم بیرون است. مطالعه «وایز»^۴ نیز اگر چه معطوف به تحولات سیاسی - اجتماعی است اما در نهایت به انجامی مشابه می‌رسد. آنچه از رهگذر این تحلیل حاصل می‌شود نتیجه ای منفی و مایوس کننده وی باشد؛ که «سیمون»^۵ از آن تحت عنوان معضل لاینحل کشورهای جهان سومیدر خصوص تأمین امنیتشان یاد کرده است (دیوید، ۱۳۸۱: ۲۶۶-۲۶۵).

ویژگی‌هایی از این دست کشورهای جهان سوم را به کانون‌هایی از بحران تبدیل نموده است و از آنجایی که عموماً در این کشورها دولت‌ها ضعیف و فاقد توانایی لازم برای مقابله با این بحران‌ها هستند بنابراین زمینه دخالت کشورهای بزرگ به ویژه آمریکا به خصوص پس از حوادث یازدهم سپتامبر در این مناطق به وجود آمده است و عامل اساسی که به این الگو شکل می‌دهد منافع این قدرت‌هاست که امروزه گستره آن سراسر جهان را فرا گرفته و طبیعتاً این منافع در نقاط

1. Jessica Tuchman Mathews

2. Richard Ullman

3. Dixon

4. Waise

5. Simon

راهبردی از اهمیت بالاتری برخوردار است. از آنجایی که بسیاری از این نقاط راهبردی در کانون‌های بحران و در جهان سوم واقع شده است که ضعف ساختاری از مشخصه این دسته دولت‌ها است بنابراین امنیت در این مناطق متداخل شده و کشورهای قدرتمند به‌ویژه آمریکا با توجیه کنترل بحران در مناطق بحران‌خیز به منظور جلوگیری از سرایت آن به سایر نقاط و با هدف واقعی تأمین منافع خود در چارچوب امنیت جهانی به تنظیم مناسبات امنیتی در این مناطق می‌پردازند. به این ترتیب کشورهای ضعیف در شکل دهی به این مناسبات نقش اساسی نداشته و از تأثیرگذاری کمی برخوردارند و بیشتر به عنوان بخشی از برنامه قدرت‌های بزرگ ایفای نقش می‌نمایند. البته میزان تأثیر پذیری و تأثیر گذاری این دولت‌ها به توانمندی‌های آن‌ها که در چارچوب عوامل تأثیرگذار در قدرت ملی قابل ارزیابی است بستگی دارد.

منابع

- اچ کوستر، جرج، (۱۳۸۱) «رویکرد نظامی»، در: مراحل بنیادین اندیشه در مطالعات امنیت ملی، گردآوری و ترجمه اصغر افتخاری، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ادوارد، آزر و چونگ این مون، (۱۳۷۹) به سوی اندیشه بدیل، امنیت ملی در جهان سوم، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- استیون، آر. دیوید، (۱۳۸۱) «رویکرد منطقه ای، گزینه ای فراروی جهان سوم»، در: مراحل بنیادین اندیشه در مطالعات امنیت ملی، گردآوری و ترجمه اصغر افتخاری، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- افتخاری، اصغر، (۱۳۸۰) فرهنگ امنیت جهانی، در: مک کین لای و آر. لیتل، امنیت جهانی؛ رویکردها و نظریه‌ها. تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- افتخاری، اصغر و قدیری نصری، (۱۳۸۳) روش و نظریه در امنیت پژوهی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- افتخاری، اصغر، (بهار ۱۳۸۲) روش شناسی اثباتی در مطالعات امنیتی، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۱۹.
- امیدوارنیا، محمد جواد، (۱۳۸۱) امنیت در قرن ۲۱ (دیدگاه چین)، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
- باری، بوزان، (۱۳۷۸) مردم، دولت‌ها و هراس، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- باری، بوزان، (۱۳۷۹) «مردم، دولت‌ها و هراس»، در: مشکل امنیت ملی در جهان سوم، امنیت ملی در جهان سوم، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- بلیس جان، امنیت ملی در عصر پس از جنگ سرد، سیدحسین محمدی نجم، تهران: دوره عالی جنگ دانشکده فرماندهی و ستاد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.
- تری تریف و دیگران (۱۳۸۳) «مطالعات نوین امنیتی»، ترجمه علی رضاطیب و وحید بزرگی، پژوهشکده مطالعات راهبردی.

- چارلز دبلیو گیگلی، (۱۳۸۱) «ارزش‌ها و محیط امنیت بین‌المللی تازه»، در: مراحل بنیادین اندیشه در مطالعات امنیت ملی، گردآوری و ترجمه اصغر افتخاری، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- راهبرد امنیت ملی آمریکا ۱۶ (مارس ۲۰۰۶)
- داوید دومینیک، (۱۳۸۳) مفهوم امنیت پس از حادثه ۱۱ سپتامبر، معصومه سیف افجه‌ای، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- عبدالله خانی، علی، (۱۳۸۳)، نظریه‌های امنیت، مقدمه‌ای بر طرح ریزی دکترین امنیت ملی (۱)، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر
- قوام، سید عبدالعلی، (۱۳۸۲) جهانی شدن و جهان سوم، روند جهانی شدن و موقعیت جوامع در حال توسعه نظام بین‌الملل، وزارت خارجه.
- کمیسیون امنیت ملی آمریکا، (۱۳۸۰) «استراتژی آمریکا برای قرن جدید»، ترجمه پیروز ایزدی، تهران: دانشکده فرماندهی و ستاد سپاه پاسداران.
- کمیسیون تدوین راهبرد امنیت ملی آمریکا، (بهار ۱۳۸۲) راهبرد امنیت ملی آمریکا در قرن ۲۱، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر، چاپ سوم.
- گودسن روی، (۱۳۸۱) «مطالعات امنیت ملی پس از جنگ سرد»، در: مراحل بنیادین اندیشه در مطالعات امنیت ملی، گردآوری و ترجمه اصغر افتخاری، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- مرکز آینده پژوهی علوم و فناوری دفاعی، (آبان ۱۳۸۴) ترسیم چشم انداز نیروهای مسلح کانادا، راهبرد دفاعی ۲۰۲۰.
- هرمیداس باوند داوود، تقریرات درسی، مطالعه تطبیقی نظام‌های سیاسی بین‌المللی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز سال تحصیلی ۳-۸۲

